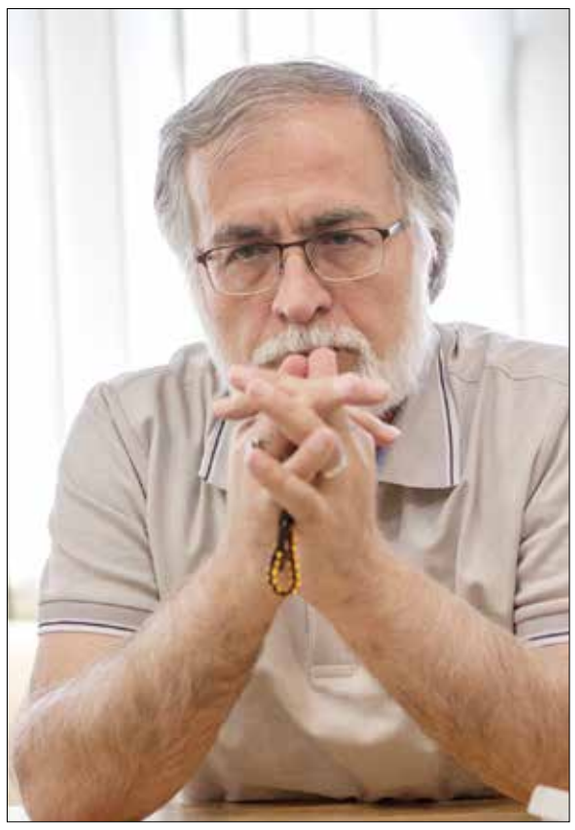
ایران سیاسی
■ سال بیست‌وچهارم ■ شماره ۶۸۶۴
■ شنبه ■ ۱۰ شهریور ۱۳۹۷

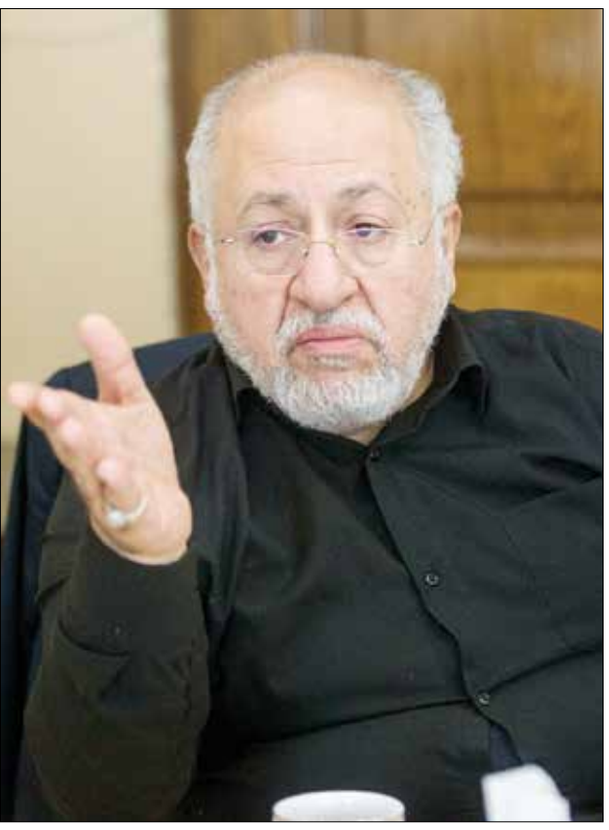
کارنامه یک ائتلاف ۵ ساله

محمدعطریانفر و محمدجواد حق‌شناس در میزگرد «ایران» رابطه دولت و اصلاح‌طلبان را بررسی کردند

مرتضی گل‌پور
رضوانه رضایی‌پور

۵ سال پس از سال ۹۲، ائتلاف اصلاح‌طلبان و اعتدال‌گرایان و دولت روحانی در چه وضعیتی است؟ امروز در این که اصلاح‌طلبان از روحانی و دولت او گلایه دارند تردیدی نیست، اما گلایه‌ها نتوانسته است خدشه‌ای بر اصل حمایت و ائتلاف وارد کند. امروز اصلاح‌طلبان می‌گویند دست‌کم پس از انتخابات ۹۶ انتظار می‌رفت روحانی در چینش کابینه یا انتصاب‌های رده بالای دولت بیشتر به سمت اصلاح‌طلبان گرایش داشته باشد. در مقابل، نزدیکان دولت معتقدند ائتلاف و حمایت اصلاح‌طلبان از دولت نه‌تنها سودجویانه نبود بلکه اینان مهم‌ترین دستاورد ائتلاف را فرصت تجدید قوای اصلاح‌طلبان در دولت روحانی می‌دانند. این مسائل، در میزگردی با حضور محمدجواد حق‌شناس، از حزب اعتماد ملی و محمد عطریانفر، از حزب کارگزاران سازندگی به بحث گذاشته شد. حق‌شناس دیدگاه اصلاح‌طلبانه را نمایندگی می‌کند و می‌گوید پست‌طلبی، به معنای سهم‌خواهی نیست و اقتضائات عملیاتی نشد. عطریانفر اما دیدگاه نزدیک به دولت را نمایندگی می‌کند که سهم‌خواهی، رویکردی اصلاح‌طلبانه نیست. حاصل این میزگرد که از بازخوانی کارنامه اصلاح‌طلبان آغاز شد، پیش روی شماست.





نظر شما هم از سال ۹۲ رئیس جمهور منتخب در مسیر ائتلاف نانوشته، اما پذیرفته‌شده، حرکت کرد؟

حق‌شناس: برای بررسی این مسأله نیز باید قدری عقب‌تر رفت. در فضایی که از سال ۸۴ شکل گرفت، جریان اصلاح‌طلب دچار یک اشتباه فاحش شد. این جریان به دلایلی انتخابات سال ۸۴ را دست کم گرفته بود. این رویکرد منجر شد که جریان اصلاح‌طلبی با سه گرایش متفاوت، اما همزمان در انتخابات حضور یابد و به این ترتیب عملاً آرای خود را میان سه چهره شاخص، آقای مهدی کروبی به عنوان دبیرکل مجمع روحانیون که بزرگ‌ترین تشکل اصلاح‌طلب را نمایندگی می‌کرد، دکتر معین که دو حزب شاخص جبهه و مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب را نمایندگی می‌کرد و درنهایت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به عنوان چهره‌ای که همواره در میانه میدان می‌ایستاد، تقسیم کرد. البته حضور آیت‌الله هاشمی بخشی از اصلاح‌طلبان را از جریان کلی اصلاح‌طلبی جدا کرد، چنانکه در آن مقطع دوستان کارگزاران سازندگی و حزب اسلامی کار و جریانی که به‌طور سنتی به آیت‌الله هاشمی وفادار بودند، از بدنه اصلی اصلاح‌طلبی فاصله گرفتند و پشت ایشان قرار گرفتند. این روند باعث شد که جریان اصلاح‌طلب عملاً و به‌طور همزمان آرای خود را در سه شاخه موازی پیش ببرد و حتی به رقابت درون‌گروهی بین خود بپردازد. طبیعتاً در فضای انتخابات، این رقابت‌ها ممکن است به تخریب هم منجر شود و اتفاقات ناخوشایندی بیفتد.

به این ترتیب، در این انتخابات علیرغم پیروزی اصلاح‌طلبان در مرحله اول که حتی رأی آنان ۶میلیون بیشتر از مجموع آرای اصولگرایان هم هست، این روند در مرحله دوم به گونه‌ای ادامه یافت که آن اتفاق تلخ رقم خورد که منجر به حذف آیت‌الله هاشمی از صحنه رقابت‌های انتخاباتی و آمدن آقای محمود احمدی‌نژاد شد که به دنبال آن، دوران افول هشت ساله جریان اصلاح‌طلبی هم رقم خورد.

با این مقدمه، من با آن بخش از صحبت‌های آقای عطریانفر که نسبت حاکمیت با جریان اصلاح‌طلبی را از سر اضطرار دانستند، هم‌نظر هستم. اما اضافه کنم که ما نمی‌توانیم اشتباه استراتژیک خود جریان اصلاح‌طلب در سال ۸۴ را نادیده بگیریم. اگر منصفانه نگاه کنیم باید علل افول را تقسیم کنیم؛ بخشی از این افول به خود جریان اصلاح‌طلب، راهبردهای غلط و تاکتیک‌های نادرست مربوط است و بخش دیگر به خواست حاکمیت. البته این خواست هم در نهایت بسیار هوشمندانه رقم خورد. هوشمندانه از این جهت که در سال ۷۶ به رغم همه امیدهای حاکمیت برای ریاست‌جمهوری آقای ناطق‌نوری، مردم واکنش دیگری نشان دادند و این خواست محقق نشد. براساس این تجربه، در ۸ سال دوران اصلاحات، دوستان آن طرف بیکار ننشستند و مطالعه و پژوهش کردند و به خود بازگشتند و روند آماده‌سازی را طی کردند که مجموعه این عملکردها، درنهایت زمینه‌ساز بازگشت آنان به قدرت اجرایی در سال ۸۴ شد.

البته در سال ۸۴ و پس از آن، تلاش‌های بسیاری صورت گرفت تا اصلاح‌طلب از دور رقابت‌های سیاسی خارج شود، اما اصولگرایان نتوانستند به خواست حداکثری خود دست یابند. اگر آنان می‌خواستند حوزه مطلوبی را برای خود تعریف کنند، قطعاً از سبد آنان چهره‌ای مانند احمدی‌نژاد بیرون نمی‌آمد و زمانی که می‌خواستند رقابت‌های خود را مدیریت کنند، چهره‌هایی مانند لاریجانی، قالیباف و ولایتی و رضایی قطعاً بر احمدی‌نژاد اولویت داشتند. اما احمدی‌نژاد در آن مقطع تاریخی خود را به جریان اصولگرا تحمیل کرد و نهایتاً از صندوق انتخابات، چهره‌ای بیرون آمد که اگرچه خاستگاه اصولگرایی داشت، اما لزوماً به همه قواعد این جریان پایبند نبود. در مقابل، جریان اصلاح‌طلب در سال ۸۸ تلاش کرد شکست تاریخی خود در ۴ سال پیش از این را جبران کند و وارد صحنه شود. اما مع الاسف در این مقطع هم ما شاهد تکرار اتفاقات ۸۴ هستیم که شاهد آن، حضور همزمان آقای کروبی و مهندس موسوی در انتخابات است. روند انتخابات ۸۸، رویکرد دولت مستقر، مداخله‌های ناشایستی که در آن مقطع انجام شد، رویکرد نهاد نظارتی که کاملاً مداخله‌گرایانه و حمایتی بود، در حالی که انتظار می‌رفت از موضع داوری و انصاف خارج نشود و غیر قابل پذیرش بودن نتیجه رأیی که اعلام شد، دست‌کم برای طبقه متوسط شهرهای بزرگ و مشخصاً تهران، همه اینها مسائل قابل بحث و طرح انتخابات سال ۸۸ محسوب می‌شود.

این هم از زمره اتفاقات بی‌نظیری بود که افتاد، به این معنی که بجز آقای احمدی‌نژاد سه نامزد دیگر انتخابات همه نسبت به نتیجه رأی اعتراض داشتند. این فرآیندها در نهایت به سه شکاف جدی منجر شد. نخست شکافی که میان نخبگان سیاسی رخ داد تا جایی که عملاً در یک طرف ماجرا آیت‌الله هاشمی، ناطق نوری، موسوی، کروبی و خاتمی قرار داشتند که همگی حداقل یک یا دو و حتی سه دوره ریاست یکی از قوای سه گانه را بر عهده داشتند، در طرف دیگر هم آقای احمدی‌نژاد و شورای نگهبان قرار داشتند.

بعد از این، ما شاهد به حاشیه رفتن جریان اصلاح‌طلب و معترض به انتخابات در تمام سطوح هستیم. کار به جایی می‌رسد که آخرین خطبه آیت‌الله هاشمی و حتی اعتراض ایشان به صدا و سیما از این رسانه منتشر نمی‌شود و در نهایت ما شاهد قهر آقای ناطق نوری و فاصله گرفتن ایشان از این ماجرا، به حصر رفتن مهندس موسوی و آقای کروبی و در مراحل بعد خانه نشین شدن آقای خاتمی و در محدودیت قرار گرفتن ایشان هستیم. به باور من، مجموعه این اتفاقات، نتیجه جریان اصلاح‌طلب و نظام سیاسی از انتخابات ۸۸ بود. آن طرف داستان هم سر به سلامت نبرد. آقای احمدی‌نژاد به عنوان چهره پیروز انتخابات، در انتخاب معاون اول خود دچار مشکل شد و در ادامه هم ۱۱ روز خانه‌نشین شد. این نشان می‌دهد که نظام در این ماجرا هزینه سختی را پرداخت کرد. این تاریخچه را بیان کردم تا به این نکته اشاره کنم که انتخابات سال ۹۲ فرصتی هم برای نظام سیاسی و هم برای جریان اصلاح‌طلب بود تا بتوانند تا حدودی از اتفاقات سال ۸۸ فاصله بگیرند و برخی مسائل را ترمیم کنند.

■ پس انتخاب ائتلاف اصلاح‌طلبان روی آقای روحانی را، آنطور که آقای عطریانفر می‌گویند، اقتضایی می‌دانید؟

خیر و اتفاقاً معتقدم حتی ممکن است برنامه‌ریزی هم شده باشد. دو مسأله وجود دارد. نخست اینکه نظام سیاسی بویژه با رفتارهای آقای احمدی‌نژاد در چار ناامیدی شده بود. زیرا علی‌رغم هزینه‌هایی که برای او پرداخته شد و با وجود نزدیکی‌هایی که با او وجود داشت، احمدی‌نژاد اصلاً آنچه را که مورد نظر نظام بود، برآورده نکرد. از سوی دیگر این اتفاقات منجر به شکاف اجتماعی شد. از این رو طبیعی است که نظام سیاسی باید خود را ترمیم می‌کرد. اما جریان اصولگرا امکان این ترمیم را نداشت. پس نظام برای تحقق این ترمیم می‌بایست سراغ چهره‌هایی خارج از جریان اصولگرا می‌رفت. البته برای نظام سیاسی هم بسیار دشوار بود که به این جریان سیاسی فرصت ترمیم بدهد، اما مسأله این بود که تنها جریانی که می‌توانست بار دیگر مردم را پای صندوق‌های رأی بیاورد، همین جریان اصلاحات بود. در این هنگام، دو نظر در جریان اصلاح‌طلب وجود داشت؛ یک سو تحریمی‌ها بودند که بعد در انتخابات مجلس در سال ۹۰ هم معتقد به تحریم بودند و روی امواج جنبش سبز پیش می‌رفتند. اما جریان خردگرا و رهبری اصلاح‌طلب، بعد از یکسال توانست خود را آماده کند که نهایتاً منجر به حضور آقای خاتمی در انتخابات مجلس سال ۹۰ در دماوند شد. انتخابات سال ۹۲ نشان داد که نظام سیاسی آماده است اشتباهات خود را ترمیم کند، چرا که اساساً راه دیگری ندارد. بنابراین باید انتخابات حداکثری باشد تا مردمی که از صندوق رأی ناامید و از نتیجه سال ۸۸ برآشفته شدند، بار دیگر پای صندوق‌های رأی بیایند. اما مسأله این بود که خود نظام سیاسی به تنهایی نمی‌توانست مردم را به صحنه بکشاند. اصلاح‌طلبان و چهره‌ای مانند آقای هاشمی بعد از موقعیتی که در انتخابات ۸۸ نزد مردم کسب کردند، می‌توانستند مردم را به حضور پای صندوق‌ها ترغیب کنند. تا اینجای کار، صورت مسأله روشن بود، اما سؤال این بود که حال، چه کسی؟ و برای این منظور باید سراغ کدام نامزد رفت؟ در این شرایط، نظام سیاسی نمی‌توانست اجازه بدهد آقای خاتمی دوباره به عرصه سیاسی کشور بازگردد، همچنان که نمی‌توانست به آقای هاشمی هم چنین اجازه‌ای بدهد، زیرا آن نامه را نوشته، آن خطبه آخر را خوانده و مواضع پس از انتخابات ۸۸ او خیلی برای مجموعه جریان اصولگرا خوشایند نبود.

در اینجا به نظر می‌رسد یک توافق نانوشته میان نظام از یک سو، و از سوی دیگر جریان اصولگرای خردورز و جریان اصلاح‌طلبی که آقای هاشمی نماد آن است، شکل گرفت. در اینجا، باز هم شرایط جدیدی را شاهد بودیم که نهایتاً به برآیندی میان تمام این وجوه می‌رسیم که آن شخص آقای روحانی است که از قضا خاستگاه او اصولگرایی است. روحانی، چهره‌ای امنیتی بود که همواره در حوزه‌های سخت نظام فعال بوده، اما در تمام این سال‌ها کنار هاشمی بوده است. در این میان جریان اصلاح‌طلب هم احساس کرد که باید میان آقای روحانی که رویکردش تغییر کرده است، و گزینه‌های معرفی شده از سوی جریان اصولگرا یعنی آقایان ولایتی و قالیباف، یکی را انتخاب کنند. نهایتاً اصلاح‌طلبان گزینه‌ای را انتخاب کردند که به صورت تمام و کمال مطلوب نیست، اما در عین حال گزینه‌ای حداقلی است در کنار چهره دیگری مانند آقای عارف که معلوم نبود این چهره تمام و کمال اصلاح‌طلب، بتواند اجماع مورد نظر میان اصلاح‌طلبان، حاکمیت و جریان میانه‌رو را ایجاد کند.

■ آقای عطریانفر گفتند که گرایش به روحانی اقتضایی است و شما هم گفتید که اصلاح‌طلبان، لاجرم به این گزینه تن دادند. در همین نقطه نسبت اصلاح‌طلبان با آقای روحانی چگونه تعریف شد؟ خواست حداکثری بود یا نامزد حداقلی؟

حق‌شناس: انتخابات در ابتدای سال ۹۲ برگزار شد. روزی که آقای خاتمی نامه‌ای به آقای عارف برای کناره‌گیری ایشان نوشت، دوشنبه و تنها ۴ روز تا انتخابات باقی مانده بود. صبح دوشنبه نامه آقای خاتمی به عارف رسید و ایشان کناره‌گیری کرد. در این شرایط، سه روز فرصت داشتیم تا جریان اصلاح‌طلب به‌طور کامل به سمت آقای روحانی قدم بردارد. شاید منطقی این بود که در این سه روز نشستی میان آقای روحانی، عارف، هاشمی و خاتمی برگزار شده و توافقی میان آنان به وجود بیاید. در این نشست اصلاح‌طلبان به آقای روحانی بگویند که آقای عارف از ادامه رقابت‌ها کنار می‌کشد و ما هم به سمت شما می‌آییم، اما در مقابل خواسته‌هایی هم داریم. روز دوشنبه قبل از انتخابات، فاصله رأی آقای عارف و روحانی یک درصد بود. عارف ۱۲ درصد و روحانی ۱۳ درصد آرای مردمی را در اختیار داشت. بر پایه همین آمار می‌شد به یک توافق دست یافت، به این معنی که به آقای روحانی گفته می‌شد شما رئیس جمهور باش، اما معاون اولی شما، سهم اصلاح‌طلبان باشد، یا این‌که از میان ۲۰ وزیر کابینه، ۱۰ وزیر سهم اصلاح‌طلبان و استانداران هم به همین ترتیب، اما چنین نشست و چنین توافق‌هایی اتفاق نیفتاد.

■ در این صورت چه چیزی جایگزین این توافق شد؟

حق‌شناس: اگر ائتلاف شکل می‌گرفت، می‌شد توافق کرد و قرار گذاشت و به آقای روحانی گفت که ما بر اساس این توافق از شما حمایت می‌کنیم. این توافق می‌بایست با حضور بزرگان شکل می‌گرفت. اما ائتلاف شکل نگرفت تا مشخص شود در ازای رأیی که اصلاح‌طلبان پشت سر آقای روحانی می‌آورند، ما چه انتظاری از او داریم. این اتفاق رخ نداد. اصلاح‌طلبان با حمایت بدون قید و شرط پشت سر آقای روحانی قرار گرفتند، با این امید که ایشان بعد از انتخابات پایبندی خود را به اصلاح‌طلبان نشان دهد. اما او کسی نبود که بعد از پیروزی در انتخابات، روحانی قبل از انتخابات باقی بماند. ایشان چهره‌ای سیاسی، قاعده‌مند و عملگرا بود که براساس واقعیت میدان تصمیم می‌گرفت. وقتی ایشان به پاستور رسید، به این فکر کرد که باید رأی مجلس را هم بگیرد. مجلس به عنوان یک پارامتر رو در روی دولت یازدهم بود و شخصی مانند علی لاریجانی هم بود. طبیعتاً در برخی از حوزه‌ها باید تأیید رهبری را هم می‌گرفت. بنابراین، پس از انتخابات، مؤلفه‌های دیگری بر انتخابات کابینه مؤثر شدند. ضمن این‌که از یاد نبریم که جریان اصلاح‌طلبی شرط لازم برای پیروزی بود و شرط کافی نبود. آقای روحانی هم دیگر روحانی قبل از انتخابات نبود. گرچه اگر بخواهیم آقای روحانی را در دو دوره اول و دوم تقسیم کنیم، در دوره اول تا حدودی پایبندتر به نظر می‌رسد و در دوره دوم اصلاً از او پایبندی نمی‌بینیم.

■ آقای عطریانفر، شما گفته آقای حق‌شناس مبنی بر تغییر رفتار آقای روحانی پیش و پس از انتخابات را می‌پذیرید؟ به نظر شما چرا نشستی برای توافق و تفاهم مشخص و روشن برگزار نشد؟

عطریانفر: پاسخ مجمل به این پرسش این است که آقای روحانی دست‌کم در دوره نخست ریاست

ائتلاف همچنان بهترین شیوه

یادداشت



نجفقلی حبیبی
فعال سیاسی
اصلاح‌طلب

نظام سیاسی ایران برخلاف بسیاری از کشورهای جهان، حزبی نیست. از همین رو انتظار تشکیل دولتی با حضور اکثریت چهره‌های حزبی شاید کمی دور از ذهن به نظر بیاید. وقتی نظام حزبی روی کار باشد قاعدتاً دولتی که با رأی مردم یا احزاب مستقر می‌شود، چاره‌ای جز برگزیدن متصدیان امور اجرایی از میان چهره‌های حزبی ندارد. اما چون نظام سیاسی ایران به معنای مصطلح سایر نظام‌های سیاسی، حزبی نیست نمی‌شود دولتی را بر مسند قدرت قرار داد که ملزم به چینش مهره‌های خود از میان چهره‌های احزاب متبوع خود باشد. اگرچه جریان‌های سیاسی همچون اصلاح‌طلب و اصولگرا وجود دارند و چهره‌های حزبی نیز در این دو طیف بزرگ جمع شده‌اند اما نمی‌شود بر این مبنا نظام سیاسی ایران را حزبی دانست. آنچه که در دولت‌های مختلف پس از پیروزی انقلاب رخ داد نیز متأثر از چنین واقعیتی است. هر چند این موضوع در همه دولت‌ها کم و بیش محل اختلاف بوده اما در دولت‌های یازدهم و بخصوص دوازدهم نمود بیشتری پیدا کرده است.

سال ۹۲ و در شرایطی که کشور با مشکلات داخلی و خارجی زیادی روبه‌رو بوده است، جریان اصلاحات بیشتر از جریان رقیب این شانس را داشت که بتواند مدیریت امور را در دست بگیرد. اما ما با کدام نامزد انتخاباتی قادر به چنین کاری بودیم؟ اصلاح‌طلبان که در این انتخابات پشت سر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی قرار گرفته بودند، با عدم احراز صلاحیت او رو به شخصی آوردند که رویکردی مشابه اصلاح‌طلبان داشت. حسن روحانی در آن انتخابات با حمایت اصلاح‌طلبان و در نتیجه ائتلاف نانوشته‌ای که با میانه‌روهای جریان اصولگرا برقرار کرد، جان دوباره‌ای در عرصه سیاسی کشور گرفت. اما آیا این به معنای آن است که نیمی از سهم کابینه را به آنان اختصاص دهد؟ هرچند در دولت اول آقای روحانی، کمتر زمانی به چنین بحث‌هایی دامن زده می‌شد اما در دولت دوم او، اختلاف نظرهایی پدید آمد که خیلی‌ها را به شک واداشت که آیا اصلاح‌طلبان به دنبال سهم‌خواهی هستند یا خیر. اما با وجود همه مباحثی که از سوی نظریه‌پردازان سیاسی شکل می‌گیرد و البته با تأیید اختلاف نظرهایی که بین اصلاح‌طلبان با دولت فعلی وجود دارد، چه بسا هنوز هم می‌توان با تأکید بیشتری گفت که ائتلاف بهترین شیوه‌ای بود که در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری و همچنین مجلس شورای اسلامی بکار گرفته شد. بدون شک کشور جز با همین روش، که بهترین راهکار برای استفاده از همه نیروهای کارآمد است، نمی‌تواند به پیش رود.

هر چند با وجود پاره‌ای از مشکلات در کشور برخی معتقدند که اصلاح‌طلبان راه عبور از روحانی را در پیش گرفته‌اند و به نوعی ائتلافی که چند سال پیش برقرار شده را اشتباه جلوه می‌دهند اما این راهی که اصلاح‌طلبان طی کرده‌اند، بهترین مسیر برای رسیدن به مقصود بود. حتی اگر برخی از همین اصلاح‌طلبان ناکارآمدی دولت و اعتراف به اشتباه در تشکیل ائتلاف طی انتخابات گذشته را به مسائل اقتصادی ربط دهند اما آیا وضعیت اقتصادی امروز ایران ناشی از غفلت مدیران فعلی است که اصلاح‌طلبان نگران نوشته شدن تقصیرات دولتمردان به گردن‌شان هستند؟ آیا آنچه بحران این روزهای کشور را پدید آورده اتفاقات داخلی نیست؟ پس چگونه می‌توان ائتلاف را ناکارآمد دانست و صف یک جریان بزرگ سیاسی را از رئیس جمهور مستقر جدا ساخت؟ همکاری اصلاح‌طلبان با دولت تا به اکنون مسیر خوبی را طی کرده و اگر افرادی از این جریان انتقاداتی را مطرح می‌کنند از راه خیرخواهانه و مسالمت‌آمیز است. اصلاح‌طلبان همچنان در تلاش هستند تا دولت موفق به عبور از بحران‌های فعلی شود و اگر هم برخی از اصلاح‌طلبان به خود حق می‌دهند که سهم بیشتری به عنوان جریان اصلاح‌طلبی داشته باشند برای دستیابی به این منظور است که از دولت بخواهند رویکردهای اصلاحی خود را بیشتر کند نه اینکه توقع داشته باشند سمتی برای آنان در نظر گرفته شود. این توقع نیست. اصلاح‌طلبان اگر انتقاد یا بحثی نسبت به عملکرد دولت دارند به این معنی نیست که پستی به آنها داده و یا وارد کابینه شوند برای این است که با مسئولیتی که دولت دارد با خط و مشی اصلاحات بیشتر می‌تواند برای برون رفت از مشکلات حرکت کند. من سخنگوی اصلاحات نیستم اما با اطمینان می‌گویم که هرچند ممکن است اصلاح‌طلبان به تندی خواسته‌های خود را از دولت مطرح کنند اما همچنان از آن حمایت کرده و برای عبور از شرایط سخت فعلی از هیچ کمکی دریغ نخواهند کرد.